

روزی روزگاری در سینما متروپل

می زد. از فیلم خاطره ای محو دارم و فقط بلخند شیرین این هنرپیشه که هیچ گاه فراموشم نشد. آن قدر ماند تا بالاخره او را با فیلم «مواگامبو» در سینما ایران شناختم: کلارک گیبل.

سینما متروپل اگر اشتباه نکرده باشم از اولین سینماهایی بود که «فستیوال فیلم» گذاشت. این فستیوال را حدود چهارده- پانزده سالگی دیدم. در تابلوی مقابل در ورودی لیستی از فیلم هایی که قبلاً به نمایش در آمده بود، به چشم می خورد. در بین آنها تنها «لنگر کشتی» و «دره تصمیم» یاد هست.

این فیلم ها را پیش از آن ندیده بودم. «لنگر کشتی» از موزیکال های دلنشین مترو بود. جین کلی و فرانک سیناترا دو تا ملوان بودند که برای مرخصی به هالیوود می رفتند و هر دو عاشق یک زن می شدند که کاترین گریسون رلش را بازی می کرد. آنچه از فیلم فراموش نکرده ام رقصی بود که جین کلی با «تام و جری» (موش و گربه) داشت یعنی نقاشی با آدم زنده (بعدتر هم فیلم «سه کابالرو» را در سینما کریستال دیدم که از همین تکنیک استفاده کرده بود).

فیلم دیگر، «دره تصمیم» داستان جالبی داشت شاید به نوعی همان قصه «سیندرلا» بود. دختری (گریگارسون) مستخدمه خانه ثروتمندی می شد و بعد دل به پسر ثروتمند خانواده (گریگوری پک) می بست اما پسر باید



با دختر هم طبقه شان ازدواج می کرد و مستخدمه ناچار بود ناظر ازدواجی بی عشق باشد. آن زمان گریگوری پک را نمی شناختم ولی بازیش جذب مان کرده بود تا رسیدیم به «جدال در آفتاب» و سپس «قضیه پارادین» و دانستیم هنرپیشه ای بی نظیر است و عاقبت هم با «شبی در رم» با آدری هپبرن برایمان افسانه شد. خیلی از فیلم های وسترن آن دوران در سینما متروپل نمایش داده شد. چند تا از آنها خاطرم هست: «مردان خشن» - که اسم اصلی اش «آسمان زرد» بود- و در آن گریگوری پک و ریچارد ویدمارک بازی می کردند. همینطور «ساسکاجیان» که با نام «پلیس سوار رشید» به نمایش در آمد و آلن هنرپیشه اش بود. و البته «مردی از آلامو» با شرکت گلن فورد.

در سینما متروپل فیلم های بیشماری- از خوب گرفته تا بد- بر پرده آمد که برخی از آنها همچنان به یادمانده است. مثل «دو زن» سوفیالورن، «ماجرای زندان سن کوئنتین» که در آن برت لنکستر و ایوان دو کارلو بازی داشتند... و چند فیلم ایتالیایی دوبله فارسی محشر مانند «حیف که خیلی حقه ای!» «با شرکت سوفیالورن، مارچلو ماسترویانی و ویوتوریو دسیکا و هم چنین «برنج تلخ» که با آن سیلوانا مانگانو چهره محبوب ما شد.

سینما متروپل در دهه ۱۳۴۰ به نمایش فیلم های ضعیف فارسی هم رو آورد. «گوهر لکه دار» و «چشمه آب حیات» از آن جمله بود. به نظر می رسد این آغاز فروپاشی این سینما باشد. بعد هم فیلم های ادی کنستانتین و تاریخی های بی رمق ایتالیایی (مانند «اسپارتاکوس») با شرکت ماسیموجیروتی) و خلاصه چنان شد که دیگر حاضر نبودیم حتی از جلوی این سینما هم رد بشویم... این چنین شد عاقبت یکی از معابد رویاهای ما، جایی که در تاریکی های آن روشنایی های بسیار دیدیم.

پس بالاخره سینما متروپل هم تعطیل شد. یعنی اینکه خاطره های ما را به خاکستر سپرد. این سینما، سینمای سینماهای شهر بود. سینمایی با پرستیژ، شیک، مدرن و به گونه ای شاید یگانه. تنها سینمایی که شیک ترین و با کلاس ترین تماشاگران را داشت. پس دیگر سینما متروپلی وجود ندارد. البته فکر می کنیم سالها بود که وجود نداشت. دیگر آن متروپلی نبود که در زمان ما بود. متروپل در لاله زارنو- اندکی مانده به چهارراه



اسلامبول- از چند جهت برایم پُر خاطره است. یکی خود سینما و فیلم هایی که در آنجا سحر و جادویم کرده است. دیگر، به دلیل یکی از اولین جشن های سینما از سوی مجله «جهان سینما» برگزار شد و در آن فیلم مورد انتظار «آنا» ی سیلوانا منگانو به نمایش در آمد و از همه مهم تر پاساژی بود رو به روی این سینما که در ابتدایش مجله فروشی بود متعلق به پایروور گالستیان و برادرش باگراود و در حقیقت همان کسی که مجله «ستاره سینما» به نامش اجازه انتشار یافت. جایی که پاتوق نویسندگان مجله بود و در آنجا بود که برای نخستین بار با سامول خاچیکیان آشنا شدم.

به همین رو، متروپل برایم جایگاهی خاص دارد. هنوز هم- قبل از تعطیل شدن- هر وقت از مقابلم می گذشتم بر بالای سر در آن پوستر بزرگ «گنج های حضرت سلیمان» در ذهنم تداعی می شد. با این فیلم استوارت گرینجر به جمع بازیگران مورد علاقه مان پیوست. او با پیراهن و شلوار شکاری و کلاهی شاپو مانند اما پهن نقش مرد افسانه ای را داشت و به همراه دوبراکار و ریچارد کارلسون در جستجوی گنج های حضرت سلیمان به آفریقا می رفتند.

آن موقع فضای زندگی وحشی در جنگل های آفریقا و وجود حیواناتی مثل شیر، زرافه و سوسمار مبهوت مان



کرده بود (بعدها دانستم که فیلم را در محیط واقعی گرفته اند) با آن تکتی کالر چرک خوشرنگ و زیبایی طبیعت و تیپ قهرمانانه استوارت گرینجر «گنج های حضرت سلیمان» به صورت گنجینه ای برایم در آمد (سعی کرده ام دیگر در زمان حال آنرا نبینم تا خاطره اش مخدوش نشود. تا آنجا که به یادمانده اولین حضورم در سینما متروپل - فکر کنم - در سن دوازده سالگی بود وقتی با مادرم و فامیل به تماشای فیلمی نشستیم به اسم «ماجرای» (نه «ماجرای») موقعی که وارد سالن نمایش شدیم مقدار زیادی از فیلم گذشته بود و ما به بالکن رفتیم. در تاریکی بالاخره صندلی ها را یافتیم. صحنه ای که در ذهنم باقی است جایی بود که مرد داستان در مقابل زنی نشسته بود و زن به او چیزی می گفت و مرد بلخند زیبایی



راهنمای فیلم

(جون - جولای ۲۰۰۸)

پرویز نوری

E-mail: parviznouri@hotmail.com

ارزشگذاری: *****(شاهکار) - *****(عالی) - ***(ضوب) - *(ضعیف) - 0 (بد)

ایوان مک گرگور - بدون هویت و سطحی اند و ماجرا که در یک سکس کلاب می گذرد کاملاً بی ربط می نماید. وقتی هم که «جاناتان» عاشق یکی از زن ها (با بازی میشل ویلیامز) می شود، کار خراب تر از خراب می شود! فیلمساز خواسته است به شیوه فیلم های آدرین لاین



به موضوعات متنوعه بپردازد اما فیلم از حد یک اثر پیش پا افتاده فراتر نمی رود (کارگردان: مارسل لانگ نگر).

* «در وگاس چه اتفاقی افتاد» - What Happens in Vegas آشتون کوچر و کامرون دیاز قمار بازهایی هستند متفتر از یکدیگر اما هنگامی هر دو روی یک دستگاه برنده ۳ میلیون می شوند چاره ای ندارند جز اینکه شش ماه



به عنوان زن و شوهر با هم زندگی کنند. اختلاف و تضاد بین آندو ماجراهایی کمیک به وجود می آورد. جوانک (کوچر) دختر را با اخلاق و رفتاری کودکانه می بیند که نمی تواند هیچ ارتباط احساسی را تحمل کند و دخترک (دیاز) پسر را خودخواه می شناسد که اصلاً نمی داند عشق چه هست... فیلم می خواهد بر مبنای برخورد و کشاکش میان زن و مرد به نوعی «در یک شب اتفاق افتاد» را تداعی کند و بازیگران همچون کلارک گیبل و کلودت کلبرت به جان هم بیفتند ولی نمی تواند آن حس و حال طنز کمیدی های قدیمی را القا سازد. ستیز کمیک کوچر و دیاز آنقدر زیاد است که وقتی لحظه ای آرام می شود تماشاگر نفس راحتی می کشد (کارگردان: پام وان).

* «صدای» - Noise

یک شهروند نیویورکی (با بازی تیم رایزین) به علت بوق و آژیر ماشین ها برانگیخته می شود و این مسئله زندگی فرهنگی او و همسرش (برجیت موناهان) را مختل می سازد. به همین لحاظ مرد در مقابل ماشین ها عکس العمل نشان می دهد و پلیس ها وی را دستگیر می کنند... فیلم با ظهور شهردار (با بازی ویلیام هرت) که می خواهد به طریقی تجسسی مضحک از جولیانای باشد، شکلی کمیدی به خود می گیرد و در نهایت فیلمساز در ترسیم فناتیسیم راه به جایی نمی برد (کارگردان: هنری بین).

* «آقای تنها» - Mister Lonely

در این فیلم غریب یک مقلد مایکل جکسن (با بازی دیه گولونا) وارد مجمعی از تقلید کنندگان می شود که بیش تر شبیه به آسایشگاه روانی هاست. سامانتا مورتون هم نقش مریلین مونرو را دارد لیکن هیچ یک از این شخصیت ها قادر نیست با مخاطب رابطه برقرار سازد. بعداً وقتی به این جمع تعدادی راهبه هم افزوده می شود فیلم می خواهد ظاهراً نمادین گردد و بدین گونه بی ارزشی آن نمودار می شود (کارگردان: هارمونی کورین).

* «مرد آهنی» - Iron Man

فیلم با تمامی حقه های کامپیوتری بازهم می تواند جاندار باشد... (نقد فیلم - همین شماره).



* «بیبی ماما» - Baby Mama تینافی و امی پورل- دو چهره مشهور نمایش «شبه شب زنده» تلویزیونی - می کوشند از طریق محاوره ها و



مضامین کمیک نگاهی خنده آور به زندگی یک مادر مجرد در سنین سی سالگی بیاندازند اما فیلم یک کمیدی نامتعادل از کار در آمده است. نکته انتقاد آمیز ماجرا به ترس از حاملگی و مادر شدن در سن بالا بر می گردد و ما «انجی» (با بازی پورل) را باردار در خانه کارمندش «کیت» (با بازی فی) می بینیم با تضاد و اختلاف سلیبه و اخلاق که سرانجام هم به نوعی بازی های روانی کمیک منجر می شود... در فیلم لحظه های کوچک شوخی وجود دارد لیکن در کل نمی تواند مخاطب را درگیر مسایل جدی طنز آلود سازد (کارگردان: مایکل مک کارلز).

* «ساقدوش» - Made of Honor

«تام» (با بازی پاتریک دمسی) با «هننا» (با بازی میشل ماناهان) در دانشکده به هنگام تحصیل با یکدیگر



آشنا شدند اما دو سال طول کشید که «تام» - پس از روابط بیشمار با زنان مختلف- دانست که «هننا» در حقیقت زن زندگی اوست... ولی حالا دیگر «هننا» نامزد کرده است با یک اسکاتلندی ثروتمند (با بازی کوین مک کید) و نقطه حساس ماجرا این جاست که از «تام» می خواهد ساقدوش او بشود. بدین ترتیب کشمکش آغاز می گردد و «تام» شروع می کند به نقشه کشیدن و فیلم وقتی آنها وارد اسکاتلند می شوند، شکل خنده آوری پیدا می کند. با این وجود «گگها» (خوشمزه گی ها) به همان فرمول همیشه هالیوود و این نوع کمیدی رمانتیک ها رو می آورد و رابطه دمسی و ماناهان به یک عشق با احساس نمی رسد (کارگردان: پال ویلند).

* «اسپید مسابقه دهنده» - Speed Racer

محصول جدید برادران واشووسکی (سازندگان «متریکس») کارتون با آدم های زنده است و در میانه استیل ویدیو گیم و حقه های کامپیوتری دست و پا می



زند. می خواهد- لایند- سرگرم کند به همین خاطر خالی از هر حس و روحی است. قهرمان جوان داستان «اسپید» (با بازی امیل هرش) پسر دوم خانواده ای است که با مسابقه اتوموبیل رانی بزرگ شده اند. آرزوی او این است که بتواند از طریق مسابقه خاطره افسانه برادر بزرگ ترش را زنده سازد (برادری که جانش را در یک مسابقه از دست داده است). بنابراین هدف «اسپید» شکستن رکورد است لیکن اثر شلوغ و مغشوش واشووسکی چنین فرصتی را به او نمی دهد و خیلی زود تماشاگر آنچه را که در مسابقه رخ می دهد، فراموش می کند (کارگردانان: لری و اندی واشووسکی).

* «نیرنگ» - Deception

این فیلم دلهره ای نگاهی شل - و ابلهانه- به مسایل جنسی و دنیای کلوب های شبانه دارد. شخصیت ها- «وایات» (با بازی هیوجکمن) و «جاناتان» (با بازی

ادامه مطلب گفتگو با... از صفحه ۱۸

مورد سوم زیاد خوش بین نیستم. البته این را هم بگویم که «مارول» (صاحب کمیک بوک ها) غالباً بر روی داستان هایش کنترل دارد و نمی گذارد از رمق بیفتند. «توننی استارک» را چه گونه مافوق قهرمانی شناختید؟

فاورو: «استارک» موجودی است که می خواهد زندگی کند و می خواهد قلبش را تغییر دهد تا آینه ای از وجودش، دنیایی که در آن زندگی می کند، باشد.

آیا در قسمت دوم هم به روی الکی بودن «استارک» تأکید می شود؟

فاورو: نمی دانم. این بار یکی از شخصی ترین داستان های «توننی استارک» در بین کمیک بوک هاست. تصور می کنم قاعدتاً باید به روی خیلی چیزها تأکید کنیم.

آخرین فیلم تان «زاتور» (Zathura) در سال ۲۰۰۵ شناسی پیدا نکرد. چرا؟

فاورو: بدشانسی ام بود! فیلم را پس از تجربه بسیار ساختن و قبلاً در «بی باک» (Daredevil) یاد گرفته بودم ولی خب، همیشه می توان برای شناس آوردن امید داشت.

فاورو: در زمان هایی که همه چیز سرد است و فقط شاهد مانورهای انتخاباتی یکتواخت و خسته کننده هستید و خبرهای بد درباره خرابی وضعیت اقتصادی، مردم دوست دارند تفریح کنند واز این یکتواختی و رکود بگریزند.

به همین خاطر ساخت فیلم دوم «مرد آهنی» را هم پذیرفته اید؟
فاورو: چون من آدم بی رود وایسی هستم! قبول کردم تا با همان اکیپ بازیگران «مرد آهنی ۲» را بسازم. رابرت دانی جونور (به نقش تونی استارک)، گوئنت پالترو (باز به نقش دستیار خصوصی اش «پپرپاتس») و ترنس هاوارد (به نقش مرد نظامی «جیم رودز»). همه آنها قراردادی برای یک فیلم بعدی - فقط یکی دیگر- بسته اند. هنوز نه سناریویی داریم و نه کسی که سناریو را بنویسد.

فیلم سوم چه طور؟

فاورو: به گمانم سخت است در این نوع کمیک بوک ها و مافوق قهرمانان مشهور که به قسمت سوم برسند. زیرا همیشه بعد از دو قسمت، خالی از هیجان و گرما می شوند. مثلاً «مردان مجهول ۲» (X-Man 2) و «اسپایدرمن ۲» بالاترین هیجان ها را داشتند ولی در